

۳ پنهان شدن در زیر زمین بیمارستان امام رضا^(ع)

تلخ ترین اتفاق ها برای حاج آقا شبانی خلاصه می شود به وقتی که خبر شهادت ننه ماشاء... بربری راشنید و روزی که تیرباران مردم را در نزدیک بیمارستان امام رضا^(ع) دید. برای روایت از این ماجرا بلند می شود و ایستاده نشان می دهد چطور مردم خودشان را از زنده های دیوار بیمارستان امام رضا^(ع) داخل حیاط بیمارستان می انداختند و می گوید: روزش یادم نیست، اما جمعیت معترضان پرشکوه بود. جلواستنداری که رسیدیم، کل خیابان ها به طرف یادگان محکم بسته شده بود. همان جا حمله به مردم شروع شد. تیر می انداختند. برای فرار یا باید به سمت تقی آباد می رفتیم یا به سمت بیمارستان و خیابان رازی. من خودم را هر طور بود به ابتدای خیابان رازی رساندم. همین جایی که الان ساختمان پزشکی قانونی قرار دارد. دور تا دور بیمارستان امام رضا^(ع) نرده بود. مردم به خصوص جوان ها که پرتوان بودند از روی همین نرده ها برای فرار داخل بیمارستان می پریدند. من هم خودم را داخل حیاط بیمارستان انداختم و برای اینکه تیر نخورم در زیر زمین (محل فعلی نگهداری اجساد) یک ساعتی پنهان شدم. من فرار کردم اما مردم بیچاره و بی دفاع تیر خوردند که صحنه بدی بود.

طبق تعریف های او از اهالی چهار برج کسی در راهپیمایی ها صدمه ندید، اما یکی از اهالی روستای کلاته در نزدیکی چهار برج شهید شد: «خانواده ای بودند که ما پسرشان ماشاء... را می شناختیم. آن ها مدتی بود ساکن مشهد شده بودند که دی ماه خبر آوردند ننه ماشاء... بربری زیر تانک رفته و شهید شده است.»

می شناسند و مرتضی حج موسی (نوه حسین) صدا می زنند. خودش سال ۱۳۳۳ در شناسنامه اش، سه ج بوده اند.

برج کار می کرد و در کنار ملا موسی، ی روستا بود و سواد بالایی داشت. بای پدر می کند و می گوید: بچه که بقی و مطالبش می گفت. روزنامه را ب چهار برج که چهارراه شهدا بود، سال ۱۳۴۲ هم اولین بار پدرم، نام نمینی از قم برای سرکوب شاه قیام امام خمینی^(ره) شروع کرد. آشنا شد راننده تاکسی و و انت که گذرش از معترضان پیوست. گویا در آن روزها رستان سال ۱۳۵۷ با شدت گرفتن به از مشهد به چهار برج می آورد و خواند.

شیرازی

ن راه نام تصدیق دوشخصی در سال ۱۳۵۵ یاداد ۱۲ هزار تومان کرمز خرید. خودش می گوید: من هم زیوردم. اما چون زمین برای چرای تعطیل کردم و پشت ماشین نشستم. ردامداران و کشاورزان روستا به شهر ر شهر کاری داشت و ماشین گیرش

۱۳۵۷ وقتی راهپیمایی هادر اعتراض شد. خبر ریختن مردم به خیابان هادر برج که حاضر نبودند ظلم حکومت معترضان پیوستند. آن روزها افرادی قاسم نیکو، حاج ابوالقاسم، ملاعلی، قاسم حاجی آبادی، سید مرتضی ماشین می گرفتند و خودشان را به ... من هم زمستان ۵۷، نه ده باری با شاید باورتان نشود آن قدر مردم شور بن ماشین، بیست سی نفری چفت مسیر دور، کسی از فشرده گی بیش از

ی افتد و می گوید: نمی دانم کدام شهید، اعلام کرده بود اگر کسی در بسته می شود. همان روز ماشین را ندا شدیم. وقتی نزدیک خانه آیت... رسیدیم، با وجود این تهدید، دیدم ان اهالی را که پیاده کردم، یک نفر که بزرگی چسباند که رویش نوشته ان می نوشتند، مجانی، آن روز برای میمایی آمده بودند، چندین سرویس شتم و خدا را شکر اتفاقی هم نیفتاد. رد، در بهمن ماه برای جابه جایی ر راهپیمایی داشتند، از بیت آیت... هار برج می آمد و مردان و زنان با هم



۴ خدا حافظی بامزد در سال ۵۸

وقتی اهالی بامزدای قرمز حاج آقا شبانی خودشان را به راهپیمایی می رسانند، قرار برگشت در ساعت ۱۰:۳۰ ظهر گذاشته می شد.

او همیشه سعی می کرد ماشین را دروازه خیابان هایی که مسیرهای راهپیمایی است، پارک کند و بیشتر مواقع در چهارراه خواجه ربیع می گذاشت: «بعد از راهپیمایی خودم را با ماشین های صلواتی به محل مزدای رساندم. ظهر موقع حرکت هم اگر کسی در محل قرار حاضر بود، با هم بر می گشتیم و گرنه خودم تنهایی حرکت می کردم. هر روز هم خدا را شکر می کردم که برای کسی از اهالی اتفاقی نیفتاد و ماشین هم سالم ماند.»

او این وانت مزدای قرمز را که هفتاد خانوار چهار برج از او خاطره داشتند و بارها بآن راهی راهپیمایی در شهر شده بودند، سال ۱۳۵۸ به مبلغ ۲۷ هزار تومان فروخت.

۵ شعارها جدید می شد

بیشترین شعاری که حاج مرتضی در راهپیمایی داده و شنیده «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بوده است. البته به شعارهای دیگری هم اشاره می کند و می گوید: در بیشتر راهپیمایی ها به جز شعارهای راهبردی قبلی شعارهای جدیدی هم اعلام می شد: مثلاً خاطرم هست وقتی از دروازه قوچان به سمت چهارراه شهدا در بهمن ماه راهپیمایی می کردیم شعار «به کوری چشم شاه، زمستونم بهاره، سگ دربار شاپور بختیاره» اعلام شد. من تا آن روز این شعار را نشنیده بودم.

۶ به نام خرابکار کشتند

حاج آقا شبانی پیش از آنکه خودش به عنوان یکی از معترضان وارد راهپیمایی ها شود، شاهد صحنه کشتن یکی از اهالی توس در خیابان اصلی چهار برج بوده است، کسی که در سال ۱۳۵۵ ساواک نامش را خرابکار گذاشته بود: «از اهالی ده پایین بود. نامش را به خاطر ندارم. اما به هر طریقی بود، بوبرده بودند که در خانه اسلحه دارد و کارهایی ضد حکومت انجام می دهد. وقتی به دنبالش افتاده بودند، او در مسیر همه پول هایش را ریخته بود تا مأموران بردارند و دست از تعقیبش بکشند. اما فکرش کار ساز نشده بود و درست در محل شاهنامه ۴۲ فعلی به سمتش تیر انداختند و کشته شد.»

۷ ساز و دهل روستاییان برای پیروزی

برای حاج آقا شبانی ۲۲ بهمن در غروبی خلاصه می شود که از اادیو صدای پیروزی راشنیده است. همان غروبی که جلال مقیمی، ارباب چهار برج که کم ظلم به مردم نکرد، با پای پیاده فرار کرد.

او می گوید: مثل بیشتر مردم روستا تلویزیون نداشتیم، اما اادیوی پدرم بود. بعد از ظهر بود که اادیو اعلام کرد: «اینجا تهران است. صدای راستین ملت ایران»، این طوری بود که فهمیدیم انقلاب اسلامی پیروز شده است. نمی دانید چه شوری در روستا برپا بود، همچون عروسی هادهل می زدند و صدای سوز و سوزنا بلند در همه جامی پیچید. فردای آن روز در مسجد جامع چهار برج طاق نصرت بسته شد و در مسجد جشن پیروزی گرفتیم.

۸ شعرهایی برای انقلاب

حاج مرتضی طبع شعر دارد و تا کنون ۵ هزار شعر را در چندین دفتر ثبت کرده است. اشعاری که بیشتر برای دل خودش می گوید و جز چند نمونه آن که به همت پسرش در قالب کتاب شعر چاپ شده بقیه نسخه چاپی ندارد. در میان این اشعار، شعرهای زیادی هستند که نام انقلاب، ۲۲ بهمن، ۱۲ بهمن و... را دارند. شعرهایی که او برای انقلاب سروده و سعی کرده در آن ها دیده های خودش را از سال ۱۳۵۶ و ۵۷ بیاورد که شعر زیر نمونه سروده شده او در زمستان ۵۷ بعد از پیروزی است.